

چالش‌های تصویرهای جدید از کتاب مقدس با تصویر سنتی

seyedAli5@Gmail.com

سیدعلی حسنی / استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۳۱ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۰۴

چکیده

تحولات گسترده‌ای که غرب مسیحی از رنسانس تا به امروز به خود دیده است، موجب چالش‌های گسترده در زمینه‌های مختلف شده است. از جمله این تحولات، تغییر دیدگاه‌های متألهان مسیحی نسبت به کتاب مقدس است که چالش‌هایی با دیدگاه سنتی از آن ایجاد کرده است. این مقاله، با روش توصیفی - تحلیلی درصدد دستیابی به چالش‌هایی است که تصاویر جدید از کتاب مقدس، ایجاد کرده است. حاصل یافته‌های پژوهش حاکی از آن دارد که از جهات مختلف، دیدگاه سنتی از کتاب مقدس، به چالش کشیده شده و قابل پذیرش نمی‌باشد، به گونه‌ای که گروه‌هایی همچون فمینیست‌ها درصدد حذف کتاب مقدس فعلی و جایگزین کردن کتاب مقدس فمینیستی برآمده‌اند.

کلیدواژه‌ها: کتاب مقدس، تصویر سنتی، دیدگاه‌های جدید، تعارض علم با کتاب مقدس، جریان نقدکتاب مقدس.

مقدمه

متون مقدس هر دینی، بخصوص کتاب محوری و مقدس آن دین، از ارکان اصلی و تشکیل دهنده، هویت آن دین و باورها و رفتارهای پیروان آن محسوب می‌گردد. در مسیحیت نیز عهدین که در فارسی به کتاب مقدس و در انگلیسی bible تعبیر می‌گردد، از همین ویژگی برخوردار است. دیدگاه مسیحیان تقریباً از قرون اولیه مسیحیت تا پایان قرن هیجدهم میلادی، نسبت به کتاب مقدس ثابت بوده است. اما با تغییر و تحولات علمی، که غرب مسیحی پس از رنسانس تا پایان قرن هیجدهم به خود دیده است، پذیرش تصویر سنتی از کتاب مقدس چندان کار ساده‌ای برای دوره مدرن نبوده است. به همین دلیل، متألهان مسیحی، بخصوص از شاخه پروتستان آن، با توجه به دستاوردهای جریان‌های مختلف علمی و فرهنگی تصویرهای جدید و مختلفی از کتاب مقدس ارائه کرده‌اند؛ تصویرها و قرائت‌هایی که گاه کاملاً در تضاد با تلقی سنتی کلیسا در طول تاریخ است. این مقاله با مروری گذرا به دیدگاه سنتی درباره کتاب مقدس، به تحولاتی که زمینه‌ساز ارائه این دیدگاه جدید شده، به تبیین این تصویرها می‌پردازد.

تصویر سنتی از کتاب مقدس

کتاب مقدس، مجموعه نوشته‌هایی است که مسیحیان آن را مقدس می‌شمارند. دیدگاه مسیحیان پس از چند قرن نخست میلادی، در مورد کتاب مقدس استقرار پیدا کرد و تقریباً در طول قرون وسطا، تا آغاز دوران جدید نگاه مشترک و ثابتی به کتاب مقدس وجود داشت. در اینجا با اشاره به اصول این دیدگاه، تفاوت‌ها و چالش‌های دیدگاه‌های جدید را می‌توان فهم کرد.

۱. خدا خودش را مکشوف فرموده و این مکاشفه در کتاب مقدس ثبت گردیده است (نیسن، بی‌تا، ص ۴۳).
۲. کتاب مقدس سخن خداست و او مصنف آن است و به الهام روح القدس نوشته شده است (تعالیم کلیسای کاتولیک، ۱۳۹۳، ص ۶۷، ش ۸۱، ص ۱۰۵، ش ۷۲؛ دوم تیموتائوس ۱: ۱۶؛ دوم پطرس ۱: ۲۱؛ اعمال رسولان ۱: ۱۶ و ۴: ۲۴-۲۵).
۳. خداوند برای تألیف و تدوین آنها مؤلفانی برگزید (تعالیم کلیسای کاتولیک، ۱۳۹۳، ص ۷۳، ش ۱۰۶).
۴. این افراد هر چه که خواست خدا بود را نگاهشته‌اند (همان).
۵. این نوشته‌ها در تمامی مطالب اعم از تاریخی، علمی، اخلاقی و تعلیمی مصون از خطاست (هنری نیسن، بی‌تا، ص ۶۲؛ دائرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۰، ص ۳۸۳۷؛ متی ۵: ۱۸؛ دوم پطرس ۱: ۲۰-۲۱).
۶. معانی کتاب مقدس باید مبتنی بر معنای لفظی باشد (تعالیم کلیسای کاتولیک، ۱۳۹۳، ص ۷۵، ش ۱۱۶).

تحولات زمینه‌ساز

۱. تعارض علم با کتاب مقدس

از رنسانس تا پایان قرن هیجدهم، تحولات عمده علمی مختلفی در غرب اتفاق که چهره غرب را کاملاً تغییر داد. در این میان، کتاب مقدس از این تغییرات بی‌نصیب نماند و تغییرات گسترده‌ای به خود دید. با طرح ایده جدید در کیهان‌شناسی توسط کشیش لهستانی کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳م)، که براساس آن به جای آنکه خورشید به دور زمین بگردد، زمین به دور خورشید می‌گردد و خورشید به جای زمین مرکز عالم است که در ادامه با پی‌گیری آن توسط کپلر (۱۵۷۱-۱۶۳۰م)، گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲م) و دیگران به کمال رسید (رنالد، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۵ و ۲۶۷-۲۶۰؛ باربور، ۱۳۹۲، ص ۴۰؛ مولاند، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۱۴-۲۲۱)، زمینه‌ساز طوفانی سهمگین بر علیه کلیسا و کتاب مقدس شد. نتیجه سخن کوپرنیک در مسئله «مرجعیت» خود را نشان داد. آنچه بیشتر به ذهن مردم می‌رسید این واقعیت بود که چنانچه نظریه کوپرنیک درست باشد، پس پر حرمت‌ترین مرجع، یعنی کتاب مقدس به خطا رفته است. مثلاً براساس کتاب مقدس، یوشع جلوی حرکت آفتاب را گرفت و آن را متوقف کرد (یوشع ۱۰: ۱۲). اگر کتاب مقدس در این مورد اشتباه کرده است از کجا معلوم در بقیه موارد در اشتباه نکرده است. به همین دلیل کلیسای کاتولیک به این مسئله عکس‌العمل نشان داد و اعلام کرد این گزاره که «خورشید مرکز جهان و کاملاً عاری از حرکت موضعی است»، «امری احمقانه و یاهو در فلسفه است و رسماً کفرآمیز شمرده می‌شود» و این گزاره که «زمین نه مرکز جهان است و نه بی‌حرکت، بلکه به عنوان یک کل حرکت می‌کند و آن هم با حرکتی روزانه» باید «با همان داوری مشابه در فلسفه روبه‌رو شود و در ارتباط با حقیقت الهی دست‌کم در ایمان خطا شمرده شود» (مولاند، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۲۷-۲۲۸).

از سوی دیگر، فرانسویس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶م) با تأکید بر روش تجربه و آزمایش، سرعت بیشتری به این روند داد و در عصر روشنگری این روند به کمال خود رسید. با این انقلاب علمی، نحوه ادراک جهان مادی تغییر پیدا کرد. در این رویکرد جدید، نگرش ریاضی و کمی‌نگر و مشاهده تجربی در درک جهان مادی، بر روش‌های دقیق اندازه‌گیری و پذیرش ریاضیات، به عنوان ناب‌ترین شکل تفکر تأکید دارد. مشاهده‌گران، پدیدارها را در قلب قوانین طبیعی توصیف می‌کردند که به صورت نتایج کمی مشخص قابل ارائه بود (اسکروتن، ۱۳۸۲، ص ۵۱-۵۲؛ باربور، ۱۳۶۲، ص ۵۸-۵۴؛ رنالد، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۷).

این رویکرد، در همه حوزه‌های دانش بشری با اقتضائات خاص هر حوزه به کارگرفته شد. نه تنها علوم طبیعی، بلکه سیاست، اخلاقیات، مابعدالطبیعه و الهیات در چارچوب اصول علمی مورد بررسی

قرار گرفت (باربور، ۱۳۶۲، ص ۲۷-۳۱ و ۳۷). نتایج این بررسی‌ها، آثار ویرانگری برای کتاب مقدس به همراه داشت؛ زیرا از جهات مختلف با آنچه کتاب مقدس بیان می‌کرد، یا به کتاب مقدس نسبت داده می‌شد، در تعارض بود. برای مثال، یکی از مسائل مهم که کتاب مقدس به آن می‌پردازد، معجزات است که در سایه رویکرد جدید بی‌معنا تلقی شد. آموزه‌هایی چون مشیت الهی، که کتاب مقدس بر آن تأکید داشت، مداخله بیهوده در زندگی منظم مردم تلقی شد (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۲۱۳). همچنین با رویکرد خداباوری طبیعی (دئیسم)، دیگر به وحی فوق طبیعی نیاز نبود، بر همین اساس، دیگر به کتابی که دربردارنده وحی الهی یا گزارش از آن باشد، نیاز نبود و وظیفه انسان کشف قوانین طبیعت و زندگی براساس آن و نه براساس کتاب مقدس بود (همان). دیدگاه‌هایی چون زمین مرکزی یا کروی بودن افلاک و عدم حرکت زمین، که به کتاب مقدس منتسب بود، مخالف دستاوردهای علمی از آب درآمد.

۲. جریان نقد کتاب مقدس

از سوی دیگر، در همین دوران شاهد شکل‌گیری و آغاز جریان «نقد کتاب مقدس» (Biblical Criticism) هستیم. این جریان نیز رهیافت‌های تازه‌ای نسبت به وحی و کتاب مقدس ارائه کرد (دایرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۰، ص ۴۶). یکی از مسائل بسیار مهمی که از رنسانس شروع شد و در ادامه در عصر روشنگری و دوران مدرن، به صورت کاملاً مشخص نمایان شد و نقش مهمی در تغییر و تحول دیدگاه‌های الهیاتی در دوران مدرن ایفا کرد، پیشرفت پژوهش‌های مربوط به کتاب مقدس بوده که رهیافت‌های تازه‌ای نسبت به وحی و کتاب مقدس پدید آورد. این امر، در نهایت منجر به شکل‌گیری شاخه‌ای در الهیات شد که به «نقد کتاب مقدس» معروف گردید (دایرةالمعارف کتاب مقدس، ص ۴۶).

تاریخچه نقد کتاب مقدس

اگرچه آنچه به نام نقد کتاب مقدس شناخته می‌شود، در قرن نوزدهم شکل گرفت، اما این جنبش ریشه در اومانیست‌های قرن پانزده میلادی دارد که تأکید بر ادبیات قدیم داشته‌اند. این افراد، با تسلط به ادبیات و زبان‌ها، تأثیرات و تغییراتی بسیار مهم در تاریخ مسیحیت موجب شده‌اند. اومانیسم رنسانس، با شعار برگشت به سرچشمه، وجه همت خود را یونان و روم باستان قرار داد. در این راستا، درصدد برآمد که آثار دوران کلاسیک را دوباره زنده کند که لازمه آن، بررسی متون و نسخ و تشخیص نسخ معتبر غیرمعتبر بود (گرنث و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۲۵۴-۲۵۵).

احیای ادبیات کلاسیک، که مورد تأکید اومانیسم رنسانس بود، بی‌تردید نوعی طرز تلقی انتقادی

درباره کتاب مقدس را تشویق کرد (گرت و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۳-۱۶۴). تأثیر ادبیات قدیم در قرن شانزدهم برجسته‌تر شد. افرادی چون *اراسموس* (Erasmus)، *توماس مور* (Thomas Moore) و *جان کالت* (John Colet) ظهور کردند که مجهز به دانش ادبیات کلاسیک بودند. آنان با این اندوخته به سراغ کتاب مقدس رفتند و مشاهده کردند که اشتباهات فاحش و مهمی در ترجمه‌هایی که از کتاب مقدس در دسترس است، وجود دارد. همین اشتباهات، حتی موجب شکل‌گیری مراسم‌ها و اعتقادات کلیسایی چون آیین ازدواج، نظریهٔ تبدیل جوهری و تجرد روحانیون گردیده است، از این رو انتقاداتی بر این‌گونه مسائل وارد شد (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۱۷۰ و ۲۵۴-۲۵۵؛ مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۵۸-۵۹).

در ادامه در قرن هفدهم، احترام به کتاب مقدس بسیار کاهش یافت. این امر، علاوه بر دستاوردهای زبان‌شناختی، بر رشد عقل‌گرایی و در نتیجه، جدایی فلسفه از الهیات مبتنی بود. سرآغاز عقل‌گرایی، بندیکت اسپینوزا می‌باشد. اسپینوزا معتقد بود: تنفر و دشمنی با مسیحیت ممکن است با تفکیکی دقیق میان عرصه‌های فلسفه و الهیات پایان یابد. این کار اسپینوزا تأثیری ژرف در جریان نقد کتاب مقدس داشته است.

لازمهٔ جدایی عقل (فلسفه) از الهیات و در ادامه، تقدم عقل بر هر مرجعی دیگر که ویژگی عمده قرن هفدهم، بخصوص قرن هیجدهم میلادی است، ابتناء الهیات بر عقل بود و فقط به عنوان ثانوی و در مرحله بعدی، بر کتاب مقدس و سنت مبتنی می‌شد. از این رو، مطالبی که در کتاب مقدس بود و غیرعقلانی به نظر می‌رسید، می‌بایست تأویل گردد.

این رویکرد حتی در درون کلیسای کاتولیک نیز طرف‌دارانی پیدا کرد. ریچارد سیمون (۱۶۳۸-۱۷۱۲م)، که از اعضای مجمع کلیسا بود، آنجا را ترک کرد تا نوشته‌های خود را با عنوان «تاریخ نقادانه عهد قدیم» و «تاریخ نقادانه متن عهد جدید» را منتشر کند (شمس، سیر تحول کتاب مقدس، ص ۸۶؛ گرت و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۰-۱۷۱).

در پایان قرن هیجدهم میلادی، مطالعه عقلانی کتاب مقدس به حدی رسید که کتاب‌هایی که بیانگر علاقه فزاینده به فهم صرفاً تاریخی از کتاب مقدس بود، متداول گردید. در اواخر همین قرن، افرادی چون گوتولد لسنینگ (Gotthold Lessing) و هر در (Johan Gottfried Von Herder) تحلیل‌های تاریخی از کتاب مقدس نگاشتند. در اواخر قرن هیجدهم، زمینه برای رشد انتقاد تاریخی از کتاب مقدس در آلمان فراهم گردید. با رشد جایگاه دانشگاه‌های آلمان، مطالعه کتاب مقدس از کنترل کلیسا خارج شد و به سوی مکاتب نسبتاً سکولار حرکت کرد. دانشگاه‌های آلمان در این زمان، تحت تأثیر فلسفه هگل، در صدد بودند معماهای تاریخی را مصفا نه و به صورت عینی حل کنند. بر این اساس، حقایق می‌بایست در تحلیل خاستگاهشان منحل شوند تا دیدگاه‌های کاملاً مهم باقی بمانند (گرت و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳-۱۷۴).

در قرن نوزدهم، روش تاریخی انتقادی (یا نقد تاریخی - ادبی)، تنها نوع تفسیر قانون‌مند تلقی می‌شد. از این رو، بسیاری از منتقدان، انتقاد را همان تفسیر تلقی می‌کردند (دایرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۰، ص ۴۹؛ گرت و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴). منتقد کتاب مقدس کسی بود که در بررسی متون مقدس از مهارت‌های زیبایی، باستان‌شناختی و تاریخی استفاده می‌کرد (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۲۵۴).

به‌کارگیری روش تاریخی انتقادی در مورد کتاب مقدس، موجب نوعی شک‌گرایی پیرامون مطالب عهد جدید شد. این روش انتقادی آلمان در هلند، فرانسه و انگلستان تأثیرات فراوانی به همراه داشت. از جمله آن، طرح نظریه افسانه مسیح بود (باربور، ۱۳۶۲، ص ۱۳۰؛ گرت و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۷-۱۸۱). منفی‌ترین نقدها در قرن نوزدهم مربوط به نقادان هلندی بود که اصالت تمامی رسالات پولس را منکر بودند (دایرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۰، ص ۴۹).

در ربع اول قرن نوزدهم، این موج به آمریکا رسید و در آنجا به سرعت رشد کرد. در پایان قرن نوزدهم، دو نویسنده بزرگ در جنبش نقد ظهور کردند: یکی مفسر عهد عتیق، جولیس ولهاوسن (Julius Wellhausen) بود. او نظریه «منابع یا سندها» را مطرح کرد (شمس، ۱۳۷۹، ص ۸۹-۸۸ دایرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۰، ص ۳۸-۳۹). نویسنده معروف دیگر آدولف فون هارناک (Adolf Von Harnak) بود که تأکید بر عیسای تاریخی دارد. کتاب جوهر مسیحیت (The Essence of Christianity) هارناک، بیانگر دیدگاه‌های جنبش انتقادی قرن نوزدهم است (لین، ۱۳۸۰، ص ۳۸۹-۳۸۸؛ گرت و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۳).

در نیمه قرن نخست قرن بیستم، دو شخصیت برجسته در زمینه مطالعات عهد جدید ظهور کردند. بولتمان با عیسای تاریخی مخالفت کرد؛ چون معتقد بود که ایمان مسیحی نمی‌تواند وابسته به تحقیقات تاریخی باشد. از آنجاکه او تحت تأثیر فلسفه اگزیستانسیالیستی هایدگر بود، اعتقاد داشت که تصمیم انسان مهم‌تر از دلایل تاریخی است. در نتیجه، او عیسای ایمان را در مقابل عیسای تاریخی هارناک قرار می‌داد (دایرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۰، ص ۵۰).

شخصیت معروف دیگر کارل بارت است که او معتقد بود: مکاشفه در عهد جدید وجود دارد، اما به هیچ وجه تماماً مرتبط و محدود به آن نیست (بارت، ۲۰۰۴، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۰).

در ادامه قرن بیستم، دو حرکت جدیدتر یعنی «جستجوی جدید» و «نقد تألیف» شکل گرفت، این دو روش، اگرچه از شکاکیت تاریخی بولتمان فاصله می‌گیرند، اما دنباله‌رو او می‌باشند. جست‌وجوی جدید در میان آن دسته از پیروان بولتمان شایع است که حاضر نیستند، شکاکیت او را تأیید کنند و اعتبار بیشتری برای عیسای تاریخی قائل هستند. در نقد تألیف، تمرکز بر نویسنده کتاب به عنوان یک مقاله است تا بر منشأ و منابع کتب (همان).

تأثیر نقد کتاب مقدس در شکل‌گیری تصاویر جدید

جریان نقادی کتاب مقدس، نتایج بسیار مهمی به همراه داشت، به گونه‌ای که در این زمینه، انقلاب به وجود آورد. نقادان با مطالعات و بررسی‌های دقیق، تا حدودی تاریخ درست نگارش قسمت‌های گوناگون کتاب مقدس را مشخص کردند. بدین‌سان، اعتقادات سنتی درباره تاریخ نگارش و نویسندگان این کتاب‌ها را به طور جدی زیر سؤال بردند.

در پرتو این پژوهش‌ها، پنج سفر (کتاب) اول عهد عتیق (تورات)، که به طور سنتی منسوب به خود موسی علیه السلام بود، نشانه‌هایی از چند مؤلفی بودن به دست داد. بررسی دقیق داستان‌های مکرر، با تفاوت‌هایی که در سبک، واژگان و شیوه فکری داشتند، نشان داد که این کتاب‌ها در شکل کنونی خود، از چند گزارش متعلق به دوره‌های مختلف باستانی گرد آمده‌اند. تحقیقات نشان داد که بخش‌هایی از این کتاب‌ها، مانند جزئیات مربوط به آئین‌های روحانی در معبد، در دوران تبعید تدوین یافته‌اند.

تحلیل مشابهی از انجیل یوحنا و تفاوت‌هایی که با سایر اناجیل، از نظر سبک و سیاق و یا محتوا دارد، محققان را به این نتیجه رهنمون کرد که آن را صرفاً سیره مسیح بدانند که بیش از نیم قرن بعد از صلیب کشیده شدن عیسی علیه السلام، نوشته شده‌اند. همچنین با تحقیقاتی که پیرامون نویسندگان کتاب مقدس و شواهد باستان‌شناسی مربوط به سایر فرهنگ‌های باستانی و مقایسه با سایر ادیان جهان صورت گرفت، بسیاری را به این نتیجه رهنمون کرد که کتاب مقدس ارزش دینی اندکی دارد (هوردرن، ۱۳۳۸، ص ۳۹-۳۸؛ باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۷۷-۱۷۹).

طرح مسئله عیسای تاریخی و اعتقاد به اینکه عیسای تاریخی، غیر از عیسایی است که از اناجیل به دست می‌آید، از مباحث مهمی است که نقادان کتاب مقدس به دنبال آن بودند. در نهایت، دستاورد مهم جریان نقد کتاب مقدس این بود که نسبت به هر مطلبی که کتاب مقدس بیان می‌کرد، شک و تردید ایجاد شد.

از سوی دیگر، دستاوردهای علمی جدید با کتاب مقدس که شامل مطالبی پیرامون کیهان‌شناسی، مسائل تاریخی، باورها و مباحث اخلاقی، معجزات و پیشگویی‌هاست، از جهات مختلف در تعارض قرار گرفت. نتیجه این روند، شک و تردید در مرجعیت کتاب مقدس و حتی مردود و یا کنار گذاشتن آن بود. این امر مسیحیت و الهیات مسیحی را در معرض نابودی و حذف قرار داد؛ زیرا بسیاری از آموزه‌های اصلی مسیحیت چون گناه ذاتی، مکاشفه، عیسی مسیح و امثال آن، ریشه در کتاب مقدس مسیحیان داشت و با تردید در کتاب مقدس، این آموزه‌ها نیز در بوته تردید و رد قرار گرفتند.

دیدگاه‌های جدید در مورد کتاب مقدس

در نتیجه این تغییر و تحولات، متألهان مسیحی با توجه به این مسئله که راهی برای بازگشت به گذشته و اندیشه و باورهای آن در مورد کتاب مقدس وجود ندارد، درصدد برآمدن معرفت و ایمان به کتاب مقدس را در پرتو معرفت‌های علمی جدید بازسازی کنند. نتیجه این تلاش‌ها، شکل‌گیری تصویرهای مختلف از کتاب مقدس است. در اینجا برخی از مهم‌ترین این تصویرها بیان می‌شود:

۱. کتاب مقدس گزارشی از تجارب مذهبی مؤمنان

این تصویر توسط فردریک شلایرماخر (۱۷۳۸-۱۸۳۴م) ارائه شده است. وی به عنوان پدر الهیات جدید مسیحی، پیشگام در ارائه تصویر جدید از کتاب مقدس است. دل‌مشغولی اصلی وی با توجه به عناصر موجود در زمانه او، تلاشی نو بود؛ زیرا وی تلاش کرد دین را پس از عصر روشنگری، به میان نسلی که از دین بیزار و دین برایش امری بیگانه بود، بازگرداند و دین را که در خطر فراموشی بود، بار دیگر در قالبی متناسب با حیات عقلانی عصر مدرن عرضه کند (کونگ، ۱۹۹۵، ص ۱۶۵-۱۶۶). در این راستا، شلایرماخر تصویری کاملاً متمایز با آنچه که در قبل مطرح بود، از کتاب مقدس ارائه کرد. او با بیان اینکه گوهر دین، شهود و احساس (Feeling) و حساسیت (Sensibility) و ذوق (Taste) برای بی‌کران است، نه اندیشه و عمل (شلایرماخر، ۱۹۸۸، ص ۱۰۱-۱۰۲)، راه را برای ارائه تصویر جدید از کتاب مقدس آماده کرد.

از نظر شلایرماخر، کتاب مقدس، مکاشفه‌ای از خدا یا گزارشی از اعمال او در تاریخ نیست، بلکه گزارشی از تجارب مذهبی انسان است. آموزه‌های مذهبی را نباید ابتدا یا منحصرراً از کتاب مقدس استخراج کرد، بلکه باید همه آموزه‌ها را از خودآگاهی دینی مسیحی، یعنی تجربه درونی مسیحیان، استخراج کرد (شلایرماخر، ۱۹۶۰، ص ۱۱۶). این سخنان شلایرماخر، وابسته به توجه و فهم منبع دین از نظر اوست. از نظر وی، برخلاف نظر پیشینیان، منبع دین، تجربه انسانی و خصوصاً وابستگی مطلق انسان است. دین ریشه در تجربه‌ای دارد که ذاتی انسان است و چه‌بسا با آن تجربه یکی است. از نظر او، حقیقت دین در دلایل عقلانی اثبات وجود خدا یا آموزه‌هایی که به شکل مابعدالطبیعی مکشوف شده‌اند، یا آیین‌ها و مناسک کلیسایی، نهفته نیست، بلکه این جوهر بخشی بنیادین، متمایز و جدایی‌ناپذیر از حیات فرهنگ انسانی است. این جوهر، همان احساس وابستگی مطلق به امری بی‌کران است که خود را در و توسط امور کران‌مند آشکار می‌سازد (شلایرماخر، ۱۹۸۸، ص ۱۰۵).

بر همین اساس، کتاب مقدس را گزارشی از تجارب دینی انسان‌های گذشته می‌داند، نه مکاشفه‌ای از خدا، یا گزارشی از اعمال و رفتار الهی در تاریخ. در نتیجه، از نظر او، هر متن مقدسی مقبره و آرامگاه

دین و بنایی تاریخی است که روح بزرگی، که دیگر وجود ندارد، در آن می‌زیسته است. دیندار کسی نیست که متن مقدس را باور دارد، بلکه کسی است که به هیچ متن مقدسی نیاز ندارد و احتمالاً می‌تواند متن مقدسی بنویسد (همان، ص ۱۳۴-۱۳۵).

با این حال، اهمیت کتاب مقدس در این است که تجربه دینی جوامع ایمانی پیشین در آن ثبت شده است. برای نمونه، عهد جدید در طی قرون متمادی، خود - آگاهی کامل عیسی و تأثیر آن بر مسیحیان اولیه را محفوظ داشته است. و به گونه‌ای که الگوی ناب خدا - آگاهی مسیح را به ما ارائه می‌دهد، برای الهیات مسیحی، مرجعیتی نسبی می‌تواند داشته باشد. کتاب مقدس الگویی است که همه مسیحیان در تلاش خود برای تشخیص اهمیت عملی عیسی مسیح برای هر وضعیت خاص تاریخی، باید از آن سرمشق بگیرند (شلایرماخر، ۱۹۶۰، ص ۵۹۳-۵۹۴).

شلایرماخر با این رویکرد، کتاب مقدس را الهامی ماوراء طبعی، که مصون از خطا باشد، نمی‌پندارد. در نتیجه او در کتاب مقدس برخی آیات و حتی کل یک کتاب را می‌یابد که از نظر او با احساس حقیقی مسیحی متناقض است (همان، ص ۶۰۹). وی با ارائه چنین دیدگاهی، به حل تعارضات کتاب مقدس با دستاوردهای علوم جدید و جریان نقد کتاب مقدس پرداخت. در حقیقت او با تقلیل کتاب مقدس به گزارشی از تجارب دینی پیشینان، آماده پذیرش هرگونه عقب‌نشینی در عرصه الهیات و باورهای مسیحی شد. به عبارت دیگر، او با ارائه این دیدگاه، عملاً در تعارض بین علوم جدید و جریان نقد کتاب مقدس و کتاب مقدس صحنه را برای رقیب خالی کرد و پذیرای همه اشکالات گردید.

حاصل آنکه، نظرات شلایرماخر در مورد کتاب مقدس از جهات گوناگون با دیدگاه سنتی مخالف است: الف: نظر او در اینکه کتاب مقدس مکاشفه‌ای از خدا یا گزارشی از اعمال او در تاریخ نیست، بلکه گزارشی از تجارب مذهبی انسان است. اولاً، با این دیدگاه سنتی که خدا خود را مکشوف ساخته و این مکاشفه در کتاب مقدس ثبت گردیده است. ثانیاً، با این نظر سنتی که کتاب مقدس سخن خداست و او مؤلف آن است و به الهام روح القدس نوشته شده است. ثالثاً، و این افراد هرچه که خدا خواست نگاشته‌اند و بدون خطاست، در تخالف است.

ب: دیدگاه او در اینکه آموزه‌های مذهبی را نباید در وهله نخست یا منحصرأ از کتاب مقدس استخراج کرد، بلکه باید از خودآگاهی دینی مسیحی، یعنی تجربه درونی مسیحیان استخراج کرد؛ با این دیدگاه که کتاب مقدس تنها منبع (از نظر پروتستان‌ها) و از عمده‌ترین منابع (از نظر کاتولیک‌ها) الهیات است، در تعارض است.

ج: نظر او در اینکه کتاب مقدس مصون از خطا نیست، با مصون از خطابودن از دیدگاه سنتی، در تعارض است.

د: نظر او مبنی بر اینکه دین‌داران به هیچ متن مقدسی نیاز ندارند، با این دیدگاه سنتی که کتاب مقدس دربردارنده حقیقت نجاتبخش است و بدون خطا آن را تعلیم می‌دهد، در تعارض است.

۲. کتاب مقدس، کلام مکتوب

این دیدگاه، توسط بزرگ‌ترین متأله پروتستان در قرن بیستم، یعنی کارل بارت (۱۸۸۶-۱۹۶۸م) ارائه شد؛ شخصیتی که بیش از پانصد کتاب و مقاله (براون، ۱۳۸۵، ص ۲۵۷) منتشر کرده است. بارت به‌عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین متأله مکتب راست‌دینی جدید، همانند سایر متألهان این مکتب، با تصدیق این امر که «روشنگری» واقعی انکارناپذیر است و از سوی دیگر، جریان نقد کتاب مقدس غیرقابل چشم‌پوشی است (گرنز و اولسن، ۱۹۹۲، ص ۶۳-۶۴)، درصد برآمد اهمیت برخی از آموزه‌هایی که در قلب راست‌دینی قدیمی جای داشت، مجدداً برای دنیای مدرن کشف کند (Mckim، ۱۹۹۰، ص ۸۰۴). در رأس این آموزه‌ها، کلام خدا و مکاشفه الهی قرار داشت. از این رو، الهیات بارت، به الهیات کلام معروف است.

از نظر بارت، کتاب مقدس کلماتی انسانی و خطاپذیرند که البته به مکاشفه الهی اشاره دارند (بارت، ۲۰۰۴، ج ۱، ص ۱۲۴۸). کتاب مقدس، گواهی معتبر بر تجلی خدا در عیسی مسیح است. کتاب مقدس، کلام مکتوبی است که به کلام آشکار شده الهی اشاره دارد و زمینه موعظه کلام را نیز فراهم می‌آورد. در توضیح سخنان بارت درباره کتاب مقدس، باید گفت: که از نظر بارت، کلام الهی به سه قسمت تقسیم می‌شود: الف: کلام مکشوف، ب: کلام مکتوب، ج: کلام اعلام‌شده.

کلام مکشوف خدا، واقعه تکلم خدا با انسان و مکشوف شدن خدا توسط عیسی مسیح است. به عبارت دیگر، عیسی مسیح و کل تاریخ اعمال خدا، که به زندگی، مرگ و رستاخیز مسیح می‌انجامد و پیرامون آن رخ می‌دهد، کلام «مکشوف الهی» است. کلام مکتوب خدا، شهادتی در مورد واقعه مکاشفه خداست. این گواهی در کتاب مقدس ضبط شده است. در نتیجه، کتاب مقدس «کلام مکتوب الهی» است. کلام اعلام‌شده، در مواعظ، آموزه‌ها و آیین‌هایی یافت می‌شود که توسط کلیسا، بر اساس کلام مکتوب ارائه می‌شود (بارت، ۲۰۰۴، ج ۱، ص ۱۲۴۸).

کلیسا امروز توسط کلام اعلام‌شده، به کلام مکشوف شده الهی (عیسی) شهادت می‌دهد. این اعلام، باید بر اساس کلام مکتوب؛ یعنی کتاب مقدس باشد. کلیسا حق ندارد چیزی دیگری را موعظه کند. بر این اساس، کلام مکتوب و کلام اعلام‌شده، خود مکاشفه الهی نیستند، بلکه کلماتی خطاپذیرند

که به مکاشفه الهی اشاره دارند. به عبارت دیگر، این دو به معنای ابزاری، کلام خدا هستند، ولی هنگامی که خدا بر آن می‌شود تا توسط آنها سخن بگوید و از آنها برای مکشوف کردن عیسی مسیح استفاده می‌کند، به کلام خدا تبدیل می‌شوند (همان، ص ۱۰۹-۱۱۰).

خدا اصالتاً توسط عیسی مسیح با انسان‌ها سخن گفته است. کتاب مقدس تنها بر این امر شهادت می‌دهد. کلیسا این شهادت کتاب مقدس را اعلام می‌کند. اما هنگامی که کتاب مقدس خوانده شود، یا اعلام گردد، خدا توسط این کلام مکتوب یا اعلام شده، مجدداً با انسان سخن می‌گوید؛ یعنی در عمل، این دو نوع کلام تبدیل به چیزی می‌شوند که در مورد آن شهادت می‌دهند. بنابراین، هنگامی که خدا بر آن می‌شود تا بدین سان عمل نماید، کلام مکتوب و اعلام شده در عمل به آنچه در مورد آن شهادت می‌دهند، تبدیل می‌شوند؛ یعنی خدا توسط عیسی مسیح با ما سخن می‌گوید. بنابراین، کتاب مقدس بدین معنی کلام خداست که به مکاشفه خدا در گذشته گواهی می‌دهد و به مکاشفه خدا در آینده وعده می‌دهد (بارت، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۶۵۳). در حقیقت، یک کلام وجود دارد که به سه شکل دیده می‌شود (لین، ۱۳۸۰، ص ۴۲۰؛ هوردن، ۱۳۶۸، ص ۱۱۱).

حاصل اینکه، بارت کلام خدا را یک واقعه می‌داند؛ یعنی چیزی که اتفاق می‌افتد. بر این اساس، کتاب مقدس در صورتی کلام خدا محسوب می‌شود که بر تکلم خدا در گذشته شهادت دهد و توسط آن، امروز نیز خدا با ما سخن می‌گوید. از این‌رو، کلام خدا یک امر ایستا نیست، بلکه یک امر پویاست (لین، ۱۳۸۰، ص ۴۲۰-۴۲۱). کلام خدا همیشه خصوصیت یک واقعه را داراست؛ چون می‌توان گفت: خود خداست که وجود خود را در عمل تکرار می‌کند. کتاب مقدس در یک واقعه، مبدل به کلام خدا می‌شود؛ یعنی در واقعه‌ای که خدا به واسطه آن سخن می‌گوید. در این واقعه ایمان ما طلبیده می‌شود (بارت، ۲۰۰۴، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳). متون کتاب مقدس صرفاً مدارکی برای تحقیقات فلسفی - تاریخی نیستند، بلکه متونی هستند که امکان مواجهه با آن امر «به کلی دیگر» را فراهم می‌سازد. از این‌رو، کتاب مقدس، مردان و زنان را به چیزی بیش از درون‌نگری و تفسیر فارغ‌دلانه فرا می‌خواند. از آنها استغفار، گروه و ایمان مطالبه می‌شود؛ ایمانی که همواره نوعی خطر کردن است. اینجا سخن از رستگاری و شقاوت انسان در میان است (کونگ، ۱۹۹۵، ص ۲۰۱).

در حقیقت، بارت با این تبیین خود دو هدف را برآورده کرده است: نخست، تأکید دوباره بر محوریت مکاشفه در الهیات. بارت برخلاف الهیات لیبرال، با این کار خود درصدد برآمد الهیات را در مسیر مکاشفه قرار دهد. ثانیاً، با دستاوردهای جریان نقد کتاب مقدس مخالفت نکرد. در نتیجه، کتاب

مقدس را مصون از خطا ندانست و آن را به عنوان ابزاری در دست کلیسا برای اعلان کلام مکشوف شده الهی اعلان کرد، تا از این طرق بتواند هم بر کتاب مقدس تحفظ داشته باشد و از حذف آن جلوگیری کند و هم از پذیرش کامل و صددرصد آن، سربازند و راه را برای پذیرش خطا و اشتباه در کتاب مقدس باز کنند.

دیدگاه بارت، اگرچه از جهاتی با دیدگاه سنتی همخوان است، ولی با آن از جهاتی متفاوت است.

الف. نظر او مبنی بر اینکه کتاب مقدس، کلماتی انسانی و خطاپذیرند، با دیدگاه سنتی مبنی بر خطا ناپذیری کتاب مقدس در تعارض است.

ب. نظر بارت در اینکه کتاب مقدس، در یک واقعه تبدیل به کلام خدا می‌شود؛ یعنی در واقعه‌ای که خدا به واسطه آن سخن می‌گوید. در این واقعه ایمان ما طلبیده می‌شود، به ظاهر با دیدگاه سنتی که کتاب مقدس سخن خداست و او مؤلف آن است، تفاوت دارد؛ زیرا در دیدگاه سنتی کتاب مقدس یک امر ایستا است، ولی بر اساس نظر بارت، کتاب مقدس یک امر پویاست و کلام خدا همیشه خصوصیت یک واقعه را دارد.

ج. نظر بارت در اینکه کتاب مقدس را به معنای ابزاری کتاب مقدس می‌داند با این دیدگاه سنتی که خود کتاب مقدس را سخن خدا می‌داند و او را مصنف آن می‌شمرد، در تعارض است.

د. از نظر بارت، کلام حقیقی خداوند عیسی است، و خداوند به واسطه او با انسان سخن گفته است و کتاب مقدس، تنها شهادت بر این امر است، درحالی‌که در دیدگاه سنتی خود، کتاب مقدس سخن و کلام خداست.

ه: بارت کلام الهی را به سه قسمت، کلام مکشوف، کلام مکتوب و کلام اعلام شده، تقسیم می‌کند. این امر جدیدی است که در گذشته مطرح نبوده است.

۳. کتاب مقدس، کتابی اسطوره‌ایی

یکی دیگر از تصویرهای جدید از کتاب مقدس توسط رودولف بولتمان (۱۸۸۴-۱۹۵۱م) ارائه گردید. بولتمان متأله اگزیستانس، با طرح ایده «اسطوره‌زدایی» از عهد جدید و تأویل جدید از مفاد آن، بر اساس اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی، پرسش‌هایی اساسی و سرنوشت‌ساز در الهیات مسیحی، بخصوص کتاب مقدس مطرح کرد. مسئله مسأله مهمی که در اواخر قرن نوزدهم فکر متألهان را به خود مشغول کرده بود، مسئله عیسای تاریخی بود. روش تاریخی - انتقادی موجب شد، تصویری یک‌دست، که قبلاً از

عیسی وجود داشت، از بین برود. این تحقیقات، به این نتیجه رسید که آنچه در عهد جدید از عیسی بیان شده است، به‌راحتی نمی‌توان آن را با عیسای تاریخی تطبیق داد.

دانشمندان کتاب مقدس در نتیجه بررسی تاریخی - نقادانه اسناد عهد جدید، به این نتیجه رسیدند که این نوشته‌ها، تحت تأثیر اساطیر قرار گرفته‌اند. *بولتمان* نیز با تحقیقات گسترده‌ای که در مورد *اناجیل* انجام داد، به این نتیجه رسید که چهره‌ای که *اناجیل* از عیسی معرفی می‌کنند، به شدت تحت تأثیر طرز تفکر یونان زمان نگارش *اناجیل* قرار گرفته است. از این رو، عهد جدید، عیسایی را معرفی نمی‌کند که واقعا در تاریخ وجود داشته است، بلکه تمرکز آن بر مسیح مورد قبول ایمان است (گرنز و اولسن، ۱۹۹۲، ص ۸۸).

بولتمان با رد دیدگاه متألّهان لیبرال در اینکه باید اساطیر را از عهد جدید جدا کرد، تا حقایق ابدی موجود در لابه‌لای این اساطیر معلوم گردد، مدعی شد در صورتیکه بخواهیم اساطیر را از عهد جدید جدا کنیم، *کریگما* (Kerygma)، یا پیام نجات‌بخش عهد جدید، که پیام حقیقی عهد جدید است، از دست خواهیم داد. برای برون‌رفت از این مشکل، او ایده *اسطوره‌زدایی* را مطرح کرد و معتقد شد: باید اساطیر را تفسیر نمود و از آن *اسطوره‌زدایی* کرد تا بتوان به مفهوم حقیقی اسنادی، که در این قالب نوشته شده است، دست پیدا کرد.

ضرورت *اسطوره‌زدایی* از دیدگاه *بولتمان* به این مسئله برمی‌گردد که از نظر او، بین جهان‌بینی زمان نگارش عهد جدید و تفکر نوین شکافی عمیق وجود دارد. همین امر پیام مسیحیت را برای انسان امروزی غیرقابل قبول می‌سازد. حتی خود پیام را هم تحریف می‌کند و مانع ملاقات اصیل و واقعی انسان با *گریگما* می‌شود. بر همین اساس، تفسیر آن اساطیر ضرورت پیدا می‌کند تا *انجیل* راحت‌تر بتواند انسان امروزی را مورد خطاب قرار دهد (*بولتمان*، ۱۳۸۵، ص ۲۲-۲۴). به عبارت دیگر، تلاش برای *اسطوره‌زدایی* با این بصیرت مهم آغاز می‌شود که موعظه مسیحی تا آنجا که موعظه کلام خداست و به فرمان خداوند و به نام او صورت می‌گیرد، تعلیمی را عرضه نمی‌دارد که خواه با عقل یا با قربانی کردن عقل بتوان آن را پذیرفت. موعظه مسیحی، بشارت است؛ یعنی ابلاغی است که مخاطب آن، نه عقل نظری، بلکه خویش‌شن شنونده است. *اسطوره‌زدایی*، این کارکرد موعظه، یعنی موعظه در مقام پیامی شخصی را روشن خواهد ساخت و با این کار، مانعی دروغین را از سر راه برمی‌دارد و مانع واقعی، یعنی کلام صلیب را به روشنی نشان می‌دهد (همان، ص ۴۸-۴۹).

بولتمان در تبیین *اسطوره* می‌گوید: *اسطوره*، علمی بدوی است که هدف آن تبیین پدیده‌ها و رویدادهایی است که غریب، غیرعادی، شگفت‌انگیز یا هراس‌آورند. این تبیین از طریق نسبت دادن این

پدیده‌ها و رویدادها به علل فوق‌طبیعی، خدایان یا ارواح شیطانی، صورت می‌گیرند. اساطیر فهمی خاص از وجود بشری را به تصویر می‌کشند. اساطیر بر این باورند که اساس و حدود و ثغور جهان و زندگی انسان، در قدرتی جای دارد که فراتر از همه چیزهایی است که ما می‌توانیم آنها را محاسبه یا مهار کنیم. اساطیر به آنچه غیرمادی و معنوی است، عینیتی مادی و ذنبوی می‌دهند (همان، ص ۲۶-۲۷).

بولتمان در تبیین اسطوره‌زدایی می‌گوید: «اسطوره‌زدایی، کتاب مقدس را تأویل می‌کند تا معنای ژرف‌تری برای مفاهیم اساطیری پیدا کند و کلام خداوند را از پوسته جهان‌بینی‌ای کهنه و قدیمی آزاد سازد» (همان، ص ۵۶). اسطوره‌زدایی، روشی هرمنوتیکی است؛ یعنی نوعی روش تأویل و تفسیر است. هرمنوتیک، یعنی فن یا هنر تفسیر (بولتمان، ۱۳۸۵، ص ۶۰). برای پرکردن شکاف بین طرز تفکر نویسندگان عهد جدید و طرز فکر انسان نوین، از روش هرمنوتیکی استفاده می‌شود. براین اساس، هرمنوتیک از دیدگاه بولتمان از اهمیت ویژه برخوردار است.

برای روشن شدن دیدگاه بولتمان، لازم است به مفاهیم و اندیشه‌هایی که در نظریه هرمنوتیکی وی مورد استفاده قرار گرفته، دقت بیشتر شود.

الف: پیش‌فرض‌ها: تأمل درباره هرمنوتیک (روش تأویل)، این نکته را آشکار می‌سازد که تأویل همواره مبتنی بر مبادی و مفاهیمی است که در حکم پیش‌فرض‌هایی هستند که تفسیر را هدایت می‌کنند؛ هرچند تأویل‌گزاران یا مفسران خود غالباً از این واقعیت آگاهی ندارند (همان، ص ۶۱).

ب: پرسش‌ها: روش چیزی نیست جز نوعی پرسش‌گری و نحوه طرح سؤال؛ یعنی انسان نمی‌تواند بدون پرسیدن سؤال‌هایی از متن، آن را بفهمد (همان، ص ۶۵).

ج: رابطه حیاتی: این مفاهیم موجود در ذهن برآمده از حیات روانی خود انسان است. پیش‌فرض نتیجه‌بخش یا متناسب با تفسیر، این است که انسان رابطه‌ای با مضمون یا موضوع دارد که در پیوند با آن، متن را مورد سؤال قرار می‌دهد. بولتمان به این رابطه، «رابطه حیاتی» (Life-Relation) می‌گوید که بدون آن و چنین پیش‌فهمی، فهم هیچ متنی امکان‌پذیر نیست (بولتمان، ۱۳۸۵، ص ۶۵).

بنابراین، پیش‌فرض اساسی هر گونه تفسیری این است که رابطه خاص انسان با موضوع، پرسش‌هایی را طرح می‌کند که انسان آنها را در برابر متن می‌گذارد و پاسخ‌هایی را بیرون می‌کشد که انسان از متن حاصل می‌کند.

د: درک اگر بی‌متناهی‌استی (وجودی): مسئله دیگری که مطرح می‌شود اینکه رابطه‌ای حیاتی که

پرسش‌ها و مفاهیم ما از آن سرچشمه می‌گیرد، چیست؟

در نظر بولتمان این رابطه، رابطه وجودی خدا با انسان است. از نظر بولتمان، انسان از پیش رابطه‌ای با خدا دارد. انسان از پیش معرفتی به خداوند دارد. آدمی در طلب خود از خداوند، رابطه‌ای، آگاهانه یا ناآگاهانه با او دارد. طلب خداوند، زندگی انسان را به جنبش و تکاپو وامی‌دارد؛ زیرا زندگی انسان را همواره، آگاهانه یا ناآگاهانه، به پرسش درباره وجود شخصی خویش به جنبش و تکاپو وادار می‌کند و پرسش از خدا و پرسش از خویشتن، یکی است. براین اساس، سؤال اساسی در تأویل کتاب مقدس این است که فهم کتاب مقدس از وجود انسان، چگونه است؟

دلیل این رویکرد به کتاب مقدس، همان دلیلی است که ژرف‌ترین انگیزه برای هرگونه پژوهش تاریخی و هرگونه تأویل مستندات تاریخی را فراهم می‌آورد. این دلیل آن است که من با فهم تاریخ، می‌توانم فهمی از امکانات زندگی انسان، و فهمی از امکانات زندگی خویش حاصل کنم. دلیل نهایی و اساسی مطالعه تاریخ، وقوف به امکانات وجود بشری است.

سنت و موعظه کلیسا به ما می‌گویند که قرار است در کتاب مقدس، سخنان موثقی درباره وجودمان بشنویم. آنچه کتاب مقدس را از نوشته‌های دیگر جدا می‌سازد، این است که در کتاب مقدس امکانی از وجود به من نشان داده می‌شود. کتاب مقدس، کلامی است که مرا شخصاً خطاب می‌کند؛ کلامی که نه تنها مرا درباره وجود، مطلع می‌سازد، بلکه به من وجود حقیقی می‌بخشد.

بنابراین، وظیفه ما کشف آن اصل هرمنوتیکی است که به یاری آن می‌توان آنچه را که در کتاب مقدس آمده است، فهم کرد. با باریک‌اندیشی بی‌طرفانه و انتقادی است که می‌توان اصل هرمنوتیکی مناسب را کشف کنیم و این کار فلسفه است (همان، ص ۶۷-۷۰).

بولتمان با استمداد از فلسفه اگزیستانسیالیستی و ایده اسطوره‌زدایی، درصدد برآمد تا ارکان مسیحیت را از ابتناء بر کتاب مقدس، به عنوان متن مقدسی که در گذشته نوشته شده است و دربردارنده شهادت به عیسی، به عنوان رکن اساسی ایمان مسیحی است، جلوگیری کند. از نظر وی، هسته مرکزی ایمان این نیست که ببینیم عیسی علیه السلام از نظر تاریخی چه شخصی بوده است، بلکه کریگما یا پیام نجات‌بخش کلیسای اولیه، هسته مرکزی ایمان را تشکیل می‌دهد (گرنز و اولسن، ۱۹۹۲، ص ۸).

بولتمان با طرح ایده اسطوره‌زدایی از کتاب مقدس، آن را از زیر تیغ مباحث علمی و تاریخی و امثال آن خارج کرد. به عبارت دیگر، طبق نظر بولتمان کتاب مقدس اسطوره‌هایی است که راه دستیابی به پیام حقیقی آن فهم وجودی از آن است، نه اینکه با آن همانند سایر متون تاریخی یا علمی و امثال آن، برخورد شود. ملاک‌های آنها در مورد آن به کار گرفته شود. براین اساس، دیگر تعارضی بین دستاوردهای جدید علمی و تاریخی، با کتاب مقدس وجود نخواهد داشت.

درحقیقت *بولتمان*، با پذیرش بعضی از معیارهای جهان‌نگری معاصر، آنها را به عنوان ملاک و معیار غایی پذیرفت و کتاب مقدس و پیام مسیحیت را با آن تطبیق داد، بدون اینکه اجازه دهد تا با آن به معارضه برخیزد. به همین دلیل، منتقدان *بولتمان*، یادآور شدند که او همانند متألهان لیبرال موجب بیگانگی کتاب مقدس و دیگر ارکان اصلی الهیات مسیحی، با آموزه‌های سنتی مسیحیت گردید.

دیدگاه *بولتمان* به صورت کلی حداقل در موارد زیر، با دیدگاه سنتی متفاوت است:

الف: نظر او در تأویل متن کتاب مقدس و جداسازی کلام خداوند از پوسته جهان‌بینی کهنه و قدیمی، اولاً با این ایده که نویسندگان کتاب مقدس، هرچه را خدا خواست نوشته‌اند، مخالف است. ثانیاً، با مصون از خطا بودن کتاب مقدس و ثالثاً، با این ایده سنتی که معانی کتاب مقدس باید مبتنی بر معنای لفظی باشد، مخالف است.

ب: نظر او مبنی بر اینکه به جای دنبال کردن خدا در کتاب مقدس و فهم کتاب مقدس برای دستیابی به خدا، باید به دنبال فهم انسان در کتاب مقدس بود، با این دیدگاه سنتی که خدا خود را مکشوف فرموده و این مکاشفه در کتاب مقدس ثبت گردیده است، مخالف است.

ج: نظر او مبنی بر اینکه باید در کتاب مقدس به دنبال مسیح مورد قبول ایمان بود، نه عیسای تاریخی، اولاً با مصون از خطا بودن کتاب مقدس در تعارض است. ثانیاً، با این ایده که نویسندگان کتاب مقدس هرچه را خدا خواست نوشته‌اند. ثالثاً، با این نظر سنتی که باید معنی کتاب مقدس مبتنی بر معنای لفظی باشد، مخالف است.

۴. کتاب مقدس فمینیستی

متألهان فمینیست، اتفاق نظر دارند که تنها کتاب مقدس را نمی‌توان معیار غایی حجیت برای الهیات در نظر گرفت؛ زیرا در کتاب مقدس می‌توان تأثیرات مردسالاری را مشاهده کرد (کاسیان، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۷۹)؛ چون اولاً، این کتاب توسط مردان نوشته شده است. ثانیاً، اندیشه حاکم بر آن پدرسالارانه است (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۶۶) که به تبع آن، پدرسالاری حاکم بر تمام ارکان الهیات مسیحی گردیده است و ریشه این پدرسالاری در آموزه خدا نهفته است (مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۵-۳۹۶). در کتاب مقدس خدا وجود مطلق است که جهان را خلق کرده و بر آن حکومت می‌کند. این چهره قدرتمند و متعالی، با خصوصیات دانایی مطلق معمولاً با زبان مذکر بیان می‌شود و معمولاً در جهان با کارهای «مردانه» نظیر پدری، پادشاهی، قضاوت و جنگاوری سروکار دارد. ارتباط بین قدرت الهی و اقتدار مذکر در داستان‌های کتاب مقدس آمده است. مانند خلقت حوا از دنده چپ آدم که زنان را ذاتاً پست‌تر از مردان و نیازمند

به هدایت آنان نشان می‌دهد. حتی در جوامع بت‌پرست قدیم، خصوصیات الهی نظیر قدرت، عقل و استعداد حکمرانی، به مردان نسبت داده شده، درحالی‌که خصوصیات انسانی نظیر ضعف، عاطفه و نیازمندی به راهنمایی از خصوصیات زنانه شمرده شده است. زبان خدای مذکر، با مطرح کردن وحدت بین مرد بودن و الوهیت، ساختارهایی را تأیید می‌کند و مورد عمل قرار می‌دهد که زنان را تحقیر می‌کند و علیه آنان تبعیض قائل می‌شوند. زبان منحصرأً مذکر خدا نیز درک‌ناشدنی بودن شخصیت خدا را به مفهومی واحد تنزل می‌دهد. از این رو، باید در روش سخن گفتن درباره خدا تجدیدنظر شود. هم زبان خدا و هم زبان کلیسا، باید شمول بیشتری یابد و ارزش و اعتبار زنان را در خلقت بیشتر نشان دهد (کاسیان، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۳۶-۱۳۷ و ۱۴۰). استفاده از تصویرها و سایر کنایه‌ها درباره خدا نظیر حکمت الهی، مادر و محبوب، می‌تواند به رواج مجدد راز بودن خدا کمک کند و آن را از قید و بندهای زبان انسانی برهاند (مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۷-۳۹۸).

از سوی دیگر، الهیات مسیحی بر اساس کتاب مقدس، گناه نخستین انسان (آدم)، که موجب هبوط انسان از عالم بالا به عالم ماده شده، زیر سر زن (حواء) است. زن توسط مار اغوا شد. مرد (آدم) توسط زن (حواء) اغوا شد. در نتیجه، آن دو به زمین سقوط کردند. بنابراین، در کتاب مقدس زن اغواگر مرد و موجب دور شدن او از بهشت عدن و سختی‌های اوست. علاوه بر این، حوا به علت این اغواگری دچار مجازات‌های سنگینی چون درد زایمان، اشتیاق به همسر و حکمرانی مرد بر زن شده است (پیدایش ۳: ۲۴-۱).

آموزه گناه با این ریشه‌های کتاب مقدسی، یکی از اصلی‌ترین محورهای اعتراض فمینیست‌ها واقع شده است. آنها آیات ذکر شده را نفی می‌کنند و آن را افسانه‌هایی می‌دانند که توسط مردان برای آنکه زنان را عامل شر معرفی کنند، ایجاد شده است. آنان معتقدند: این آیات از اساسی‌ترین منابع تقویت و تأکید حاکمیت مرد بر زن بوده است. الهی‌دانان فمینیست، برداشت سنتی از گناه نخستین را موجب به تاراج رفتن توان و انرژی زنان و تعدی و آزار نظام‌مند مردان به زنان، به اضافه انداختن گناه این تعدی به دوش خود زنان می‌دانند (ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۵).

این متألّهان با تمسک به بخش‌هایی از کتاب مقدس همچون «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خود آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید» (پیدایش ۱: ۲۷)، ادعا می‌کنند، این آیات خلقت زن را پس از مرد می‌داند و به نابرابری زن و مرد هیچ اشاره‌ای ندارد. اختلافات جنسی نیز مدنظر خداوند نبوده، بلکه مرد و زن، هر دو به صورت خدا آفریده شده‌اند. بر این اساس، آنها به برابری انسان‌ها در

خلقت معتقدند و این آیات را دلیلی بر حقانیت دین مسیح و دلیلی برای تعالیم اولیه مسیح در این زمینه می‌دانند. و آیاتی که دلالت به وابسته بودن خلقت زن (حوا) به مرد (آدم) دارد و یا در مورد آیاتی که بهبوط انسان را به علت اشتباه زن می‌دانند و امثال آن را دارای زبانی سمبلیک و استعاری می‌دانند و معتقدند: باید این آیات را در کنار آیات نخست، که دلالت بر برابری دارند، قرار داد و آنها را فهم کرد.

این گروه از متألهان، همچنین به آیات ۲۸-۲۶ باب سوم نامه پولس به غلاطیان تمسک می‌کنند که در آن، زنان با مردان تفاوتی ندارند. هر دو در مسیح یکی می‌باشند.

براساس این آیات، حاکمیت مرد و هر نوع حاکمیت مردانه، خطا و گناه محسوب می‌شود. دیگر به‌حوا به چشم یک گناه و شر نگاه نباید کرد. همچنین تولد کودک و مادری، وظیفه‌ای است که خلقت بر عهده او نهاده است. این مسئله هرگز مجازاتی الهی برای زن محسوب نمی‌شود. از نظر آنها، گناه نخستین، موجب قطع رابطه با خدا، با دیگران و با طبیعت و با خود زندگی گردید و «نجات» نیز به معنای بازآفرینی این ارتباطات از هم گسسته است (پرس، ۱۹۹۵، ص ۲۲۴-۲۲۵).

ثالثاً، دستبردها و تحریفاتی در طی قرون گذشته در محتوای کتاب مقدس به عمل آمده، از جمله آن تغییر، بعضی از اسماء و ضمائر مونث به اسماء و ضمائر مذکر، که خود حاکی از روح زن‌ستیزی حاکم بر رهبران کلیسایی دارد (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۶۶).

رابعاً، از نظر این متألهان، مکاشفه الهی فرایند مستمر است و نمی‌توان آن را رخدادی صرفاً مربوط به گذشته دانست. این ماهیت مکاشفه، حتی اگر برخی رخدادهایی تاریخی همانند زندگی عیسی مسیح را پارادایم مکاشفه بدانیم، باز به قدرت خود باقی است. از نظر آنان، اگر الهیات بخواهد برای زنان قابل پذیرش باشد و موجب رهایی مردان نیز گردد، باید تجربه زنان را به‌منزله مکاشفه‌ای الهی بپذیرد و آن را تا حد خاستگاه اصلی و هنجار غایی الهیات مسیحی ارتقا بخشد. آگاهی فمینیستی، باید مجرای برای مکاشفه نخستین محسوب شود که همه مکاشفه‌های دیگر، باید براساس آن ارزیابی شوند (گرنز و اولسن، ۱۹۹۲، ص ۲۳۱).

از نظر متألهان فمینیستی، مطالعات الهیاتی و دینی سنتی، مستقیماً تحت تأثیر هویت جنسیتی یا جنسی مردمحور قرار دارد و به غلط، آنچه را که تنها تجارب گروه خاصی، یعنی مردان را عمومیت می‌دهد. روش‌شناسی مردمحور، بی‌شک گرفتار تبیینی تحریف‌شده از واقعیت دینی است؛ زیرا این روش نقصان‌های جدی‌ای را در مراحل اولیه مشاهده، گردآوری و فهم داده‌ها به وجود می‌آورد. این امر به نوبه خود، نقص‌های اساسی را در سطح مدل‌سازی و نظریه‌پردازی به بار می‌آورد.

فمینیست‌ها برای اینکه تجارب خود را معتبر و آشکالی دارای حجت از معرفت دینی نشان دهند و ماهیت جانبدارانه الگوهای نظری غالب را اصلاح کنند، خواستار باز جهت‌گیری بنیادین مطالعات دین از طریق گنجاندن «تجربه زنان» در تمامی جنبه‌های دینی و الهیاتی شدند (هوک، ۱۹۹۵، ص ۱۱۹؛ مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۲-۳۹۳).

تمامی متألّهان فمینیست توافق نظر دارند که تجربه زنان، آن‌گونه که فمینیست‌ها تعریف می‌کنند، باید محور اندیشه‌پردازی الهیاتی باشد. الهیات باید سؤالات مطرح‌شده از سوی فرهنگ معاصر را که برآمده از تجربه رشدیابنده و سؤال‌برانگیزی است که زنان در کلیسا با آنها روبه‌رو هستند، با پاسخ‌هایی که مکاشفه فراهم می‌آورد، پاسخ دهد. شکل این سؤال‌ها را نیز باید چارچوب فرهنگی تعیین کند. بنابراین، از نظر فمینیست‌ها، تجربه منحصر به فرد زنان، به‌مثابه جنس دوم و نیمه تحت ستم انسانیت، باید در تدوین نظام الهیاتی نقش تعیین‌کننده داشته باشد.

در چند دهه اخیر، محور قرار گرفتن تجربه زنان در همه شکل‌های تاریخی و معاصر متمایزش و همه واقعیت مادی، ملموس و روزانه‌اش، به عنوان افق تفسیری ذاتی رویکرد فمینیستی عمل کرده است. تجربه زنان، به عنوان منبع اصلی معنا و یک اصل اولیه انتقادی، هم موضوع کاوش‌های دینی و هم روش تحقیق آن را متحول ساخته است (مورگان، ۱۳۹۱، ص ۳۹۳-۳۹۴). در این راستا، فمینیست‌های افراطی معتقدند: سنت کتاب مقدس به نحو چاره‌ناپذیری، مردسالارانه است و صورت‌های دینی جدید را باید در بیرون از کلیسا جست‌وجو کرد. از دید آنان، نقطه شروع را باید تجربه‌های متمایز زنان همچون خواهر بودن، مادر بودن و بارداری و نیز تجربه‌هایی مانند شهود، عواطف، بدن و هماهنگی با طبیعت، که در یک فرهنگ مردسالارانه، تجربه‌های درجه دوم و نازل تلقی می‌شدند، قرار داد. در این زمینه، برخی فمینیست‌های افراطی، آیین‌های دینی جدیدی را برای زنان پدید آورده‌اند، دیگران از اسطوره‌های «الهه» و «مادر زمین» در فرهنگ‌های اولیه استفاده کرده‌اند، تا نمادهای مونث را برای الوهیت فراهم سازند (باربور، ۱۳۹۲، ص ۳۴۹).

الهی‌دانان فمینیست، نه تنها در اشاره به انسان‌ها، بلکه در اشاره به خداوند نیز عمدتاً از بیانی که در آن جنسیت لحاظ شده، استفاده می‌کنند (جیمز، ۱۳۸۲، ص ۸۴).

حاصل اینکه، تصویر متألّهان فمینیست از کتاب مقدس، کتابی است مبتنی بر تجربه زنانه که در آن همه اشکال مذکرمداری و تبعیض علیه زنان از بین رفته است.

دیدگاه فمینیست‌ها از جهات گوناگون با دیدگاه سنتی، در مورد کتاب مقدس مخالف است:

الف: تأکید بر تأثیرات مردسالاری بر کتاب مقدس اولاً، با این دیدگاه سنتی که کتاب مقدس سخن خدا

است و او مؤلف آن است و ثانیاً، با این اعتقاد که هر چه که خدا خواست، مؤلفان آن را نگاشتند، مخالف است.

ب: این اعتقاد که داستان آدم و حواء کتاب مقدس افسانه دست ساخته مردهاست اولاً، با این دیدگاه سستی که کتاب مقدس سخن خداست و او مؤلف آن است و ثانیاً، با این اعتقاد که هر چه که خدا خواست، مؤلفان آن را نگاشتند، ثالثاً با مصون از خطا بودن کتاب مقدس سازگار نیست.

ج: سمبلیک و استعاری دانستن بخش‌هایی از کتاب مقدس، با این دیدگاه سستی که معانی کتاب مقدس باید مبتنی بر معنای لفظی باشد.

د: پذیرش تحریف در کتاب مقدس با مصونیت کتاب مقدس از خطا و اشتباه در تعارض است.

ه: تأکید بر استمرار مکاشفه الهی با این دیدگاه سستی، که خدا خود را مکشوف کرده و این مکاشفه در کتاب مقدس ثبت شده است، مخالف است.

و: تأکید بر تغییر کتاب مقدس به علت مردسالارانه بودن آن اولاً، با این دیدگاه که کتاب مقدس سخن خداست و او مؤلف آن است و ثانیاً، با این اعتقاد که هر چه که خدا خواست، مؤلفان آن را نگاشتند، مخالف است.

ز: لزوم محور قرار گرفتن تجربه زنانه در مکاشفه الهی اولاً، با این نظر که کتاب مقدس سخن خداست و او مؤلف آن است و ثانیاً، با این اعتقاد که هر چه که خدا خواست، مؤلفان آن را نگاشتند، مخالف است. افزون بر اینکه لازمه این سخن، به کنار گذاشتن کامل کتاب مقدس فعلی و تدوین کتاب مقدسی جدید با محوریت تجربه زنانه است.

نتیجه‌گیری

متألهان مسیحی در دنیای مدرن، به علت مسائل و مشکلاتی که دستاوردهای جدید علمی و جریان نقد کتاب مقدس برای کتاب مقدس مسیحیان ایجاد کرد، در صدد برآمدند برای جلوگیری از حذف شدن کتاب مقدس، از دیدگاه‌های سستی که در طول سالیان متمادی از کتاب مقدس ارائه می‌شد، دست بردارند و دیدگاه‌های جدیدی از کتاب مقدس ارائه کنند. حاصل این دیدگاه‌ها، تصاویر کاملاً جدید و مخالف با تصویری است که سالیان متمادی مبنای الهیات مسیحی بود. از آنجاکه آموزه‌های مهم الهیاتی چون گناه ذاتی، الوهیت عسی، تجسد و رستاخیز مسیح و امثال آن ریشه در آن تصویر سستی از کتاب مقدس داشت، طبیعی است که با تغییر دیدگاه نسبت به کتاب مقدس، این دیدگاه‌ها نیز دست‌خوش تغییر و تحول شوند.

منابع

کتاب مقدس.

- اسکروتن، راجر، ۱۳۸۲، *تاریخ مختصر فلسفه جدید*، ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه، تهران، حکمت.
- باربور، ایان، ۱۳۶۲، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- باربور، ایان، ۱۳۹۲، *دین و علم*، ترجمه پیروز فطوریچی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- براون، کالین، ۱۳۸۵، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه طاهوس میکائیلان، تهران، علمی و فرهنگی.
- بولتمان، رودولف، ۱۳۸۵، *مسیح و اساطیر*، ترجمه مسعود علیا، تهران، نشر مرکز.
- تیسن، هنری، بی تا، *الهیات مسیحی*، ترجمه طاهوس میکائیلان، بی جا.
- لین، تونی، ۱۳۸۰، *تاریخ تفکر مسیحی*، روبرت آسریان، تهران، روز فرزانه.
- تعالیم کلیسای کاتولیک* ۱۳۹۳، ترجمه گروهی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- جیمز، سوزان، ۱۳۸۲، *فمینیسم*، ترجمه عباس یزدانی، در: *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*، قم دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- جو ویور، مری، ۱۳۸۱، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- دائرة المعارف کتاب مقدس*، ۱۳۸۰، ترجمه و تألیف بهرام محمدیان و دیگران، تهران، روز نو.
- رنالد، هرمن، ۱۳۷۶، *سیر تکامل عقل نوین*، ترجمه ابولقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
- سو مورگان، ۱۳۹۱، *رویکردهای فمینیستی*، در راهنمای دین پژوهی، آشنایی با ده رویکرد در مطالعه ادیان، ویراسته رابرت سگال، ترجمه محسن زندی و محمد حقانی فضل، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- شمس، محمد، ۱۳۷۹، *سیر تحول کتاب مقدس*، قم، بوستان کتاب.
- کاسیان، ماری، *خطای فمینیسم، تأثیر افراطی بر کلیسا و فرهنگ*، ترجمه بابک تیموریان، در: *فمینیسم شکست افسانه آزادی زنان*، تهران، معاونت فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۸۸.
- کونگ، هانس، ۱۳۸۴، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- گرت، رابرت م. و دیوید تریسی، ۱۳۸۵، *تاریخچه مکاتب تفسیری و هرمنوتیکی کتاب مقدس*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ساشوکی، مارجوری، ۱۳۸۲، *الهیات فمینیستی*، ترجمه بهروز جندقی، در: *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- مک‌گراث آلستر، ۱۳۸۵، *درآمدی بر الهیات مسیحی*، ترجمه عیسی دیباج، تهران، کتاب روشن.
- مولاند، جورج، ۱۳۹۰، *علم و ریاضیت از رنسانس تا دکارت*، در *تاریخ فلسفه راتلج*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، چشمه.

هوردرن، ویلیام، ۱۳۶۸، *راهنمای الهیات پروتستان*، طاطه‌وس میکائیلیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

Barth, Karl, 2004, *Church Dogmatics*, London, T & T Clark.

Hauke, Manfred, 1995, *God or Goddess? Feminist Theology: What is it? Where Does it Lead?*,
Translated by David Kipp, Ignatius, Sanfrancisco.

Kung, Hans, 1995, *Great Christian Thinkers*, Continuum New York.

Mckim, D. K, 1990, Neo-Orthodoxy, in: Daniel G. Reid, *Dictionary of Christianity in America*,
Illinois: Inter-Varsity Press.

Press, Paulist, 1995, Feminist Theology, in *The Blackwell Encyclopedia of Modern Christian
Thought*, Edited by Alister E. McGrath. Blackwell, Cambridge.

Schleiermacher, Friedrich, 1988, *On Religion*, Translation by Richard Crouter, Cambridge.

Schleiermacher, Friedrich, 1960, *The Christian Faith*, ed H. R. Mackintosh, D. Phil., D. D, J. S
Stewart, M. A., B. D, T.& T. Clark, Edinburgh.

Stanley Granz, & Olson, Roger E, 1992, *Twentieth- Century Theology: God and the World in
Transitional Age*. D. K,IVP.

Seban, Jean-Loup, Karl Barth, 1998, in: Edward Craig, *Routledge Encyclopedia of philosophy*,
London, Routledge, 1998.

Archive of SID